

三才圖會



حوزه

چالش ها و طرح ها



استاد فرزانه حضرت آیت الله نگو نام

عنوان	فهرست مطالب	صفحه
مقدمه.....		۷
<b>۱- نظام حوزه‌های علمیه</b>		
چند یادآوری.....		۲۱
<b>۲- روش تحقیق</b>		
روش تحقیق.....		۲۵
<b>۳- شناخت روحانیت</b>		
شناخت روحانیت.....		۳۳
<b>۴- طبقات روحانیت</b>		
۱- روضه‌خوانان و مداحان.....		۴۵
۲- آخوندهای ابتدایی.....		۴۶
۳- آخوندهای مدعی.....		۴۷
۴- اهل فضل.....		۴۸

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -  
 عنوان و پدیدآور: حوزه؛ جالش‌ها و طرح‌ها/ تألیف محمدرضا نکونام.  
 مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۶.  
 شابک: ۳-۰۹-۲۸۰۷-۹۴۶-۹۷۸  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا.  
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.  
 موضوع: حوزه‌های علمیه -- ایران.  
 موضوع: روحانیت -- ایران.  
 رده بندی گنجره: ۹ ح ۸ ن ۴/۳ BP  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۱  
 شماره کتابخانه ملی: ۱۱۲۰۵۹۸



### حوزه؛ جالش‌ها و طرح‌ها

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق

محل چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۸۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۲۹۳۴۳۱۶ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۲۹۲۷۹۰۲ - ۰۲۵۱

www.Nekounam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-09-3

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

۴۹..... ۵- مجتهدان

۵۰..... ۶- مجتهدان برتر

۵۱..... ولایت فقیه

۵۱..... تقسیمی دیگر

۵۳..... چهره‌های متقابل

۵۴..... جهات معنوی و تأثیر متقابل کمیّت و کیفیّت

۵۶..... چهره‌های حقیقی دیگر

۵۹..... رهبری و حوزه‌ها

**۵- روحانیت اصیل**

۶۴..... روحانیّت و کمیّت و کیفیّت آن

**۶- روحانیت در حال تحول**

۶۱..... روحانیت در حال تحول

**مقدمه**

رهبری صحیح و پویای روحانیت، ضامن تداوم و سلامت انقلاب عظیم ایران اسلامی است که برای تداوم خود نیازمند شناخت صحیح متولیان امور دینی از نظام بایسته‌ی حوزه و آسیب‌ها و کاستی‌های آن است.

نوشتار حاضر، مجموع مقالاتی است که نگارنده در سال‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی آن را به رشته‌ی تحریر درآورده و در آن چالش‌ها و کاستی‌های موجود حوزه‌های علمیه را بر شمرده و برای رفع بخشی از آن طرح‌هایی ارائه داده است که اجرای آن سبب تغییرات بنیادی در نظام حوزه‌ها می‌گردد.

تنظیم اساس نامه‌ای کلی برای اداره‌ی نظام حوزه‌ها، تولید و فروش علم، سامان‌دهی تحقیق در حوزه‌ها و تبلیغ یافته‌ها، سامان‌دهی سیستم مالی حوزه، تبادل اطلاعات با مراکز تحقیقی جهان، پرهیز از مغالطه‌ی اخذ وجه به جای کنه و تحویلی‌نگری در تحقیقات علمی و دیگر بایسته‌های تحقیق، شناخت روحانیت اصیل و لزوم تمایز میان آنان با روحانی‌نماها، شناخت طبقات مختلف روحانیت و ارزیابی کارآیی هر کدام و مباحثی که در ابتدای انقلاب موضوع محافل علمی و اجتماعی بوده است، برخی از طرح‌ها و مطالب این نوشتار می‌باشد که امید است برای بهبود بخشیدن به وضعیت فعلی حوزه‌ها کارآمد افتد.

## ۱ نظام حوزه‌های علمیه

تداوم و سلامت انقلاب اسلامی و نظام دینی کشور عظیم ایران در گرو رهبری صحیح و پویای روحانیت است. رهبری، امری فردی نیست و فرد در صورتی می‌تواند رهبری این نظام مقدس را به عهده گیرد که روحانیت در سطح جامعه موقعیت موفق رهبری را داشته باشد و روحانیت زمانی می‌تواند موقعیت رهبری خود را حفظ کند که دارای محتوایی عمیق و ژرف باشد و زمینه‌های لازم را در جهت تحقق این امر در خود به وجود آورد.

چنین موقعیتی به‌طور مطلوب با وضعیت نابسامان فعلی هرگز ممکن نمی‌باشد و در دراز مدت دچار مشکل می‌گردد.

برای تحقق خارجی و هدایت عمومی و رهبری روحانیت و حوزه‌ها در سطح جامعه و نظام به‌طور ملموس باید حوزه‌های علمی شیعه و روحانیت معظم شکل عینی و سیستم خارجی و مدیریت کادری و کاربردی سالم و توانایی به خود بگیرد.

امروزه، این امر در سطح عموم جامعه و حوزه‌ها به‌طور جدی وجود ندارد و تنها در لایه‌ای از ابهام و تبلیغات سطحی نقش فرعی دارد.

لازم است در حوزه‌های علمی تغییرات بنیادی پیش‌آید که طرحی اجمالی در این مجال برای حوزه‌های اسلامی شیعه و رفع مشکلات آن پیشنهاد می‌گردد و سعی بر آن است که بدون هرگونه افراط و تفریطی جهت کاربردی داشته باشد.

۱- ابتدا باید تمامی عالمان و روحانیان کشور در سیستم دقیق کمی و کیفی از صدر تا ذیل

شناسه داشته باشند و مورد شناسایی آماری قرار گیرند و موقعیت آن‌ها به‌طور مستند و مشخص در سطح مملکت، گد و شماره‌ی فردی و منطقه‌ای داشته باشد؛ به‌طوری که از هیچ فردی اهمال نشود؛ خواه عالی مرتبه باشد یا دانی، موافق باشد یا مخالف، نه آن که تنها شناسه از طریق دفاتر شهریه باشد و یا اگر فردی از آن‌ها بمیرد، اهل و عیال وی باید به دنبال کارشان بروند و یا اگر فقر و مشکلات و پراکندگی‌ها برای آنان پیش‌آید و یا او را بکشند یا کشته شود کسی مسؤول نباشد و متأسفانه، امروزه این‌گونه است.

۲- بعد از شناسه‌ی کمی، باید در فاز دوم تمامی افراد حوزه‌ها مورد شناسایی کیفی، موقعیت علمی و اخلاقی قرار گیرند و چهره‌های شاخص هر یک بر اساس سند علمی خاص خود مورد شناسه قرار گیرد و در کادر مدیریت علمی نقش اساسی پیدا کنند. باید اضافه بر جهات تبلیغی، روحانیت، این امر موقعیت فنی به خود گیرد و حوزه‌های علمی - تحقیقی و دیگر

بخش‌های آن هر یک به طور کلی یا در جهت خاص خود کارها و افراد سیستم سالم و قانونمند پیدا کند و نباید سن و سال و چرب‌زبانی یا جنجال و تبلیغ و یا پول عامل اجرای این گونه امور گردد.

۳- چهره‌های علمی حوزه‌ها باید از پیاده نظام حوزه و کمیته‌های معمولی جدا و یا دست‌کم مشخص شود و نظام علمی حوزه، آلوده به زمینه‌های مادی نباشد؛ اگرچه باید به نیازمندی‌ها رسیدگی شود. امروزه، تمام این امور به هم آمیخته است تا جایی که ممکن است در بخشی، نیازمندی‌ها در داور و در بخش دیگر تکاثر و تفویت در اوج ستمگری و اجحاف باشد.

۴- برای تحقق حوزه‌ای نظام‌مند باید قانون اساسی اجتماعی که بر اساس عقاید و افکار فقهی شیعه باشد برای اصول کارها و کاربرد عملی آن تدوین شود که در حکم قانون اساسی حوزه‌های علمی شیعه باشد و در آن تمامی جهات دینی، عملی، اجرایی، مدیریتی و

کاربردی کردن نظام حوزوی پیش‌بینی شود و از آزاداندیشی‌های بی‌مورد و سلیقه‌های دگم و خشک دور باشد و به تمامی بی‌نظمی‌های موجود خاتمه داده شود.

۵- برای تحصیل و ارتقای علمی افراد باید انگیزه ایجاد شود و علم به‌طور کاربردی دنبال گردد و با رقابت و مسابقه ارتقا یابد و همچون تمام مراکز علمی مبادله‌ی علمی و زمینه‌های فنی داشته باشد و تحقیقات خود را به دنیا عرضه نماید و با مبادله و تعامل زمینه‌های تحقیقی را هرچه بیشتر تخصصی نماید.

۶- با کمال تأسف، امروزه موقعیت علم و عالم در جامعه‌ی ما روشن نیست و انگیزه‌ای برای تحصیل وجود ندارد؛ برای تحصیل علوم معنوی همچون دیگر رشته‌های عادی و دنیوی باید انگیزه پیدا شود، اهداف عالمان محقق گردد و به‌گونه‌ای شود که علم، گذشته از زمینه‌های معنوی، چهره‌های دنیوی نیز داشته باشد؛ خواه مادی و مالی باشد یا غیر مادی.



رشته‌های مربوط به حوزه‌ها باید مشخص گردد و هر رشته که دایر است تقویت و رشته‌هایی که تعطیل شده است تأسیس گردد و برای حیات و توسعه و سالم‌سازی رشته‌ها باید از افراد مناسب و کسانی که شناسه‌ی این امور را دارند استفاده شود و حوزه‌ها در منش و روش و یا تکنیک و تاکتیک نظام‌مند گردد و در جهات علمی و تبلیغی به طور مدرن و مؤلّد عمل شود و مصرفی و سلیقه‌ای نباشد و به‌طور درازمدت در تمامی جهات عوامل و اهرم‌های قانونی پیدا نماید تا رهبری روحانیت اضافه بر رهبری اجرایی و تبلیغی، رهبری علمی گردد که این امر در شأن و تیررس حوزه‌هاست و چهره‌های علمی - معنوی در سطوح متفاوت به دنیا معرفی گردند.

۷- سیستم مالی حوزه‌ها باید موقعیت درستی به خود گیرد و از هرج و مرج فعلی بیرون آید و فقر از میان حوزویان ریشه کن شود؛ اگرچه نباید عافیت‌طلبی جایگزین آن شود. نباید ثروت و امکانات دینی، بدون حساب در اختیار افراد یا

بیوت قرار گیرد و بی‌محاسبه باشد و چنین محاسبه‌ای منافات با اطمینان به عالم ندارد؛ اگرچه در بدنه‌ی اجرایی این مراکز اطمینان چندانی وجود ندارد. أخذ وجوهات باید ملاک سالمی پیدا کند و گیرنده‌ی آن مُعطی باشد و در سطحی که از سراسر کشور و دنیا أخذ می‌شود مُعطی نیز داشته باشد نه آن که وجوهات از همه‌ی دنیا به بی‌تی سرازیر شود و در گوشه‌ای و توسط عده‌ای، بی‌مورد هزینه شود و بسیاری از آن در اختیار افراد غیر مناسب و گدایان و یا زورگوها قرار گیرد.

۸- لازم است موقعیت‌های علمی از تبلیغی جدا شود و افراد آن نیز معلوم گردد و بخش‌های مجزّاً و مشخصی به خود گیرد و محدوده‌ی کاری و نوع تحصیل و زمان آن مشخص شود.

۹- دانشمندان واقعی حوزه باید با دانشمندان دنیا از طریق رسانه‌ها و اینترنت یا حضوری آشنا شوند و باید آنان را درگیر تبادل و تعامل کرد و همانند تمامی رشته‌های موجود

علمی و ورزشی برخوردارهای علمی و مسابقه‌های تخصصی برقرار نمود؛ چه با مسلمین اهل سنت و چه کفار و دیگران که این خود بهترین انگیزه برای رشد علمی و عقیدتی حوزه می‌باشد و روحانیت باید در زمینه‌ی الگوسازی نسبت به تمامی بخش‌های مناسب خود پیشتاز باشد که امروزه مشکل عمده‌ی نظام اسلامی عدم کارآیی لازم در این زمینه است. روحانیت نتوانسته برای اوامر و نواهی و آموزه‌های خود الگوسازی کند و تنها یک دسته کلیات خشک را مطرح می‌کند که گذشته از آن که مورد شناسایی قرار نمی‌گیرد، زمینه‌ی کاربردی و اجرایی نیز ندارد.

۱۰- باید حوزه‌ها در جهت کاربردی کردن علم پیش روند و کتاب و علم، موقعیت کاربردی داشته باشد و ثمرات تحصیل و زمان و مقدار آن به طور طبیعی مشخص گردد.

۱۱- حوزه‌ها نباید تنها به حقوق شرعی و سهم امام و سادات دل خوش باشند که این خود، فرهنگی مصرفی است. باید حوزه‌ها تحقیقات

علمی خود را در تمام زمینه‌ها به داخل و خارج ارایه دهند و در صورت امکان، خرید و فروش علم بر شیوه‌ی صحیح تبادل و تعامل رواج پیدا کند و تبادل معلومات و امکانات علمی، بخش خاصی داشته باشد و در این زمینه کارایی لازم تدارک شود و به طور عملی به دنیا اعلام شود که ما مشکلات علمی در رشته‌های خود را می‌پذیریم و توان لازم در جهت تحقیق و تدارک آن فراهم شود.

عالمان دینی می‌توانند تحقیقاتی داشته باشند که دارای ارزش مالی باشد و در دنیا مورد معامله و یا تبادل قرار گیرد و بسیاری از حقایق الهی و بیانات مرموز سنت را که جهات ارزشی دارد استخراج نمایند و در عرصه‌ی جهانی به رقابت با دیگران برآیند.

۱۲- تحقیقات حوزویان در سطح‌های متفاوت و برای همه‌ی کشورها و سنین، الگوسازی و طراحی شود تا گذشته از تثبیت و تقویت رهبری و عینیت حضور اجتماعی، انگیزه برای تحقیق و

کسب منافع و سرمایه برای حوزه‌ها فراهم گردد. ۱۳- رابطه‌ی حوزه‌ها با دانشگاه‌های کشور و جهان باید رابطه‌ای علمی - تحقیقی باشد و بر اساس تعامل عمل شود و صرف برخوردهای تبلیغاتی و یا فیزیکی کارگشا نیست. آنان باید در زمینه‌ی تحقیقات با یکدیگر همکاری و تبادل داشته باشند و حوزه و دانشگاه نیازمندی‌های خود را از قشر مقابل طلب کنند و از تداخل میان رشته‌های دانشگاهی و حوزوی دوری شود.

آنچه ذکر شد، پاره‌ای از طرح پیشنهادی بود و فراوانی از مسایل به هنگام کاربردی شدن این طرح، خود را ظاهر می‌سازد که چاره‌ی آن در جای خود خواهد آمد.

۱۴- در این جا پرسشی پیش می‌آید که چه کسانی باید چنین امور سنگینی را پی‌گیری نمایند که در پاسخ باید گفت: طرح ما در این زمینه چنین است:

بعد از اتمام به نظام‌مندسازی و تدوین اساس‌نامه‌ی قانونی در حوزه و کشور باید در

جهت شناخت شناسه‌ی دوّم و شناسه‌ی تحقیقی، کارآیی لازم مبذول گردد و با شناسه‌ای تحقیقی، دانشمندان هر رشته در رتبه‌های یک، دو و سه به دست آیند و مورد تأیید مجمع قرار گیرند و مدارک علمی و رسمی به آن‌ها داده شود.

شناسه‌ی علمی بدین‌گونه می‌باشد:

ابتدا از میان مشاهیر علما و مقبولان موجود، مجمعی تشکیل می‌شود و پس از آن، افراد گزینش شده از خود دفاع کنند و پاسخ‌گوی دعاوی خود می‌گردند و سپس دیگر مدعیان از خود دفاع معقول می‌نمایند و در نهایت، افرادی که شایستگی‌های علمی را دارند عهده‌دار مجمع می‌شوند و سن و سال و یا شهرت تنها در ابتدا و به ضرورت استفاده شود و ملاک اصلی، کلی و دایمی نباشد.

۱۵- تمامی آنچه بیان شد، زمینه‌های علمی - تبلیغی نظام روحانیت بود و باید در جهت عقاید شیعه و تصحیح آن و همچنین اخلاق مقبول شیعه و تخلّق به آن و یا لوازم اجتماعی و

سیاسی، تحقیق و پژوهش‌های لازم به عمل آید و تمامی در سه جهت متمایز اعتقادات، علوم و فن‌آوری و تهذیب اخلاق و عمل صالح چهره‌ی خاص خود را باز یابد.

۱۶- این مباحث، موجودیت فعلی نظام حوزه را در نظر دارد و نسبت به آینده‌ی افرادی که می‌خواهند وارد حوزه گردند باید سیستم خاصی داشته باشد.

هرکسی نباید بدون تست و امتحان و گزینش وارد حوزه شود و افراد باید شناسایی لازم را پیدا کنند و شرایط لازم و قانون‌مندی در جهت پذیرش پیش‌آید و افرادی گزینش شوند که جهات کیفی نسبت به علم و اعتقاد و عمل را به استعداد داشته باشند و قوانین پیشگیرانه رعایت شود تا مشکلات موجود در آیندگان پیش نیاید. مطلبی که در نهایت لازم است بیان شود این است که در مقابل چنین تغییرات اساسی، مخالفان فراوانی از میان کسانی که رشد کاذب داشته و دعاوی باطل نموده‌اند پیش می‌آید و با

جنجال از ای‌وای دین خدا به خطر افتاد و حوزه‌ها را می‌خواهند از بین ببرند سخن سر می‌دهند و می‌گویند براندازی حوزه‌ها پیش آمده است که باید به طور کاربردی و نظام‌مند مانعان که چهره‌ای هیولایی نیز دارند مورد بررسی قرار گیرند و در مقابل آن‌ها ایستادگی مناسب را مبذول داشت که نسبت به این امر نیز طرح و ایده‌ای کاربردی و سالم وجود دارد که اگر لازم شود، بیان می‌گردد.

### چند یادآوری

۱- سیستم مالی حوزه‌ها گذشته از هرج و مرج و بی‌ملاکی و بی‌حسابی در اخذ و اعطاء مصرفی است و باید بعد از تصحیح امر، نخست مؤلد شود و حتی با عرضه و فروش «علم» و «ابتکار» به دنیا، از مصرفی بودن و بی‌تفاوتی و جدایی از سیستم علمی دنیا رها گردد و تولید علم مسابقه و فینال پیدا کند تا در جهت رشد و گسترش علم، انگیزه ایجاد شود و شکوفایی و نوآوری و تولید علم حالت طبیعی به خود گیرد.

اخذ وجوہات باید قانون‌مند شود و گیرنده‌ی آن باید در محدوده‌ی اخذ معطی باشد نه آن‌که وجوہات را از همه‌ی دنیا بگیرد و در اماکن و موارد خاص مصرف کند و حتی طلاب مسؤول نداشته باشند.

۲- محدوده‌ی حوزه‌های مختلف علمی؛ مانند: فقه، فلسفه، عرفان و دیگر علوم مشخص شود و هر یک از این دانش‌ها باید زمینه‌ی سالم در جهت ارتقای کمی و کیفی را بیابد.

۳- بخش‌های تحقیقی و علمی از حوزه‌های تبلیغی جدا شود؛ زیرا آلوده بودن رشته‌ها به یک‌دیگر، اهمال پیش می‌آورد.

از مشکلات عمده‌ی نظام اسلامی، «عدم کارایی روحانیت در زمینه‌ی الگوسازی» است. علوم حوزوی باید همچون رشته‌های دانشگاهی کاربردی شود و نیازمندی‌های جامعه و بخش‌های آن مشخص شود و نسبت به آن فعال گردد.

۴- هدایت و رهبری روحانیت و حوزه‌ها نباید در سطح عوام جامعه باشد و باید فراگیر و

جهانی شود و در سطح جهان و نظام به‌طور عینی و کاربردی عمل گردد و باید تبلیغات دینی همه‌ی سطوح اقشار در جوامع مختلف را از مسلمان و غیر مسلمان در بر بگیرد.

۵- حوزه‌ها برای تحقق این امور نباید در منش و روش، تکنیک و تاکتیک بدون اساس‌نامه باشند و به صورت سلیقه‌ای، مقطعی و صوری دنبال عمل نمایند، بلکه باید در دراز مدت، اداره‌ی حوزه به طور استجماعی دنبال شود.

۶- مدیریت حوزه باید در سطح عالی و تصمیم‌گیری‌های کلان با چهره‌های علمی و معنوی باشد و چنین گزینشی از واقعیت و صحت کامل برخوردار گردد و با تست و امتحان تحقق یابد و قراردادی و مرحمتی نباشد و کادر اجرایی آن باید نظام‌مند گردد و سیستم خاص خود را پیدا کند.



## ۲ روشن‌تفحص

موضوعی که در روش تحقیق اهمیت فراوان دارد و همواره باید هر جوینده‌ی کمال و اندیشمند منصفی به آن اهتمام داشته باشد، دقت نظر و وسعت اندیشه است.

دستیابی به معارف و علوم در هر رشته، رعایت اطراف‌گرایی و تک‌بعدی نبودن را ضروری و لازم می‌دارد و بی‌توجهی به چنین امری هر کوششی را بی‌ثمر و بلکه زیان‌بار می‌سازد. بسیط و بسته اندیشیدن مسیر تحقیق را تخریب می‌نماید و افکار آدمی را درگیر انحراف می‌سازد.



لازم است در هر بحث، نخست تمام شقوق و خصوصیات یک امر به‌خوبی دنبال شود و با دقت و صبوری، نهایت سعی و تلاش خود را در جهت وصول به حقیقت امری مبذول داشت و تنها به یک جهت محدود و به‌طور بسته و چهره‌ی ناقص یک بحث نظر نداشت. اگر آدمی در هر مطلب و مشکل علمی تمام جوانب و اطراف مسأله‌ای را به‌خوبی در نظر بگیرد و موارد نفی و اثبات دلایل آن را به‌طور کامل دنبال نماید می‌تواند با نیروی عقل و تدبیر و کوشش به حقایق مجهول راه یابد و تحقیقی داشته باشد وگرنه در هر مسأله و موضوعی که وارد شود، اگر آن موضوع را بدون تأمل و یا تعجیل و اهمال دنبال نماید و از جهات دیگر غافل بماند و در حقیقت آن بحث را در حالی که ناقص است تمام شده به حساب آورد، خود را فریب داده و سبب دگرگونی و تخریب گردیده است. از این بیان روشن می‌شود درصد بالایی از جنگ هفتاد و دو ملت و تشنّت و تباعد افکار و انظار در تمام علوم

و فنون و عقاید و افکار از این جا سرچشمه گرفته است.

هر فرد یا گروهی، به حیثیتی بیش‌تر توجه می‌نماید و همان را دنبال می‌نماید و اطمینان و قطع می‌یابد و بسا خیال راحت خود را در سرچشمه‌ی حقیقت می‌بیند و غسل تحمید و تطهیر می‌نماید؛ بدون آن که بدانند در خیال، گمراهی، تباهی و جهالت به سر می‌برد.

اگر تبادل افکار و همنشینی علمی میان دسته‌های گوناگون صاحبان اندیشه و نظر باشد و از سر صدق و انصاف بحث شود و جدال و اغراض شیطانی کنار گذارده شود، بسیاری از مشکلات علمی - عقیدتی به‌راحتی برطرف می‌گردد و وضعیّت امروز بشر پیش نمی‌آید؛ اگرچه تفاوت و تعدّد افکار و آرای گوناگون امری طبیعی است و قابل انکار نیست.

روش برطرف‌سازی مشکل گفته شده به‌طور کلی نسبت به تمامی امور یکسان است؛ خواه از مسایل علمی و یا اعتقادی باشد و یا از مسایل



روزمره و عادی. آدمی همیشه بر اثر همین اشتباه، درگیر جنگ‌ها و جنجال‌های گوناگون بوده است.

با آن که بشر رشته‌های گوناگونی از علوم و فنون را در دنیای کنونی ایجاد نموده و توفیقات فراوانی در این جهت یافته است، کاستی‌ها و موانعی که در جهت این مشکل تحمل کرده به مراتب بیشتر از موفقیت‌های وی می‌باشد.

امروزه، در جوامع علمی؛ اگرچه پنهان کاری‌های بسیاری وجود دارد و هر کشور یا محقق تحقیقات خود را پنهان می‌کند تا آن را بفروشد یا در اختیار عموم قرار نگیرد، بسیاری از جهات علمی را با تبادل افکار و همیاری دنبال می‌کند و متأسفانه تنها این حوزه است که گذشته از تک بعدی‌گرایی در فکر و اندیشه، هیچ‌گونه تبادل افکاری در میان افراد خود ندارد تا چه رسد به آن که تبادل علمی با دیگر اقشار علمی و جوامع دیگر داشته باشد.

هر صاحب نظری پخته یا خام در خانه و

لابراتوار ذهنِ دگم و بسته‌ی خود نشسته است و می‌اندیشد و می‌بافد و به فکر ناقص خود تحقیق می‌نماید و آن را بر عده‌ای محدود یا بسیاری از شاگردان خود با تندی و به طور مسلسل تحمیل می‌کند؛ بی آن که اندیشه‌ی خود را به دیگر صاحب‌نظران عرضه نماید و نقد و تحلیلی از جانب دیگران داشته باشد و در نهایت، نتیجه‌ی فکر مخدوش خود را در پنهان و یا به طور محدود ابراز می‌دارد و اعتنایی به دیگران نمی‌نماید و نتیجه‌ای جز انزوا، گوشه‌گیری و خمودی را به بار نمی‌آورد. گذشته از آن که این افکار خود نیز انزوایی، دگم، خمود و بسته است.

با دقتی اندک به دست می‌آید: هر جامعه و محیط علمی که افراد آن بیش‌تر تک‌روی دارند، بیش‌تر دچار جهل و اختلاف و تشتت و به هم‌ریزی است. برای پیشرفت همه‌ی طوایف اجتماعی و کشورها و افراد باید تمامی افراد بشر با هم متحد و مرتبط شوند و در تمامی بحث‌ها همه‌ی

جوانب هر امری را با دقت مورد نظر قرار دهند و اضافه بر مناقشات علمی، روحیه‌ی حقیقت‌جویی داشته باشند و تنها به تشقیق شقوق و به هم‌ریزی بسنده نشود. باید در تمام رشته‌های علمی - عقیدتی بانک‌های اطلاعاتی وسیعی تشکیل شود و مسایل هر علمی را تحت آخرین نظریه‌های علمی در اختیار همه‌ی افراد بشر قرار دهند تا از کارهای تکراری یا بیراهه روی‌های کور پیشگیری شود.

باید جداسازی علوم حوزوی شروع شود و حرف‌های ماندگار از افکار بی‌اساس جدا شود و همه‌ی آن‌ها با هم عرضه نگردد.

روش تحقیق در حوزه‌ها بسیار محدود، بسته و راکد می‌باشد. بسیاری از روحانیان به مرحله‌ی تحقیق و اجتهاد نمی‌رسند و اندکی نیز که پا به چنین عرصه‌ای می‌گذارند مشکلاتی را همراه دارند که به اجمال دنبال می‌شود:

الف. بسیاری از مباحث مورد بحث، کهنه، غیر لازم و کم‌ثمر می‌باشد.

ب. شناسایی مباحث ضروری و لازم مورد اهتمام نیست و تنها به مباحث موجود بسنده می‌شود.

ج. زمینه‌ی تحقیقات راکد است و عرضه و تقاضایی در جهت تحقیقات صورت نمی‌پذیرد و مرکز و بانک اطلاعاتی برای بازیابی یا جمع‌سازی افکار و تحقیقات وجود ندارد.

د. امکانات معیشتی و ضروریات ابتدایی برای محققان وجود ندارد و هر عالم و محققى تنها خودجوش و به طور سنتی یا از سر عقیده و قصد قربت ناهمواری‌ها را تحمل می‌نماید.

ه. هیچ‌گونه ارتباط علمی میان محققان وجود ندارد و تنها ارتباطی که هست میان استاد و شاگرد است که ارتباطی گفتاری و شنیداری به صورت یک طرفه می‌باشد و تبادل و تعاضدی در کار نیست.

به صورت قهری روشن است که هر چند زحمات خالصانه و طاقت‌فرسایی کشیده می‌شود، نتایج محدودی در پی دارد.

شایسته است اقشار غیر علمی روحانیت از حوزه‌ها جدا گردند و مراکز مناسبی برای آن‌ها تدارک شود و اقشار علمی روحانیت از حالت فردی و انزوا دور نگه داشته شوند و با سازماندهی منظم، افکار محققان در جمعی علمی عرضه شود و پس از تعاضد و تبادل افکار بر طلاب عرضه گردد و تمامی افکار کهنه یا غیر ضروری به صورت بایگانی در آید.

رشته‌هایی که در میان عالمان گذشته بوده و امروزه بسیار کم‌رنگ و محدود است، همچون علوم حقیقی دنبال شود و رشته‌هایی که حوزه‌ها لازم دارد و در میان نیست وارد شود و گذشته از بازسازی علوم نقلی، علوم عقلی استقبال لازم را پیدا کند.

### ۳ شناخت روحانیت

روحانیت شیعه، ریشه‌ی اساسی در جامعه و دل‌های مؤمنان و حتی مردم عادی و غیر مسلمان دارد و نمی‌توان این طایفه را از انبیا و ائمه‌ی دین علیهم‌السلام جدا نمود و یا همسان دیگر گروه‌های اجتماعی دانست، پس باید روحانیت را در رابطه با انبیا و ائمه و رهبران الهی و آسمانی علیهم‌السلام ملاحظه نمود؛ خواه معتقد به آنان باشیم یا نباشیم.

توجه به این جهت، برای هر محقق و کارشناس امور اجتماعی و مسایل جامعه‌شناسی که بنخواهد

کارویژه‌های این گروه اجتماعی را مورد پژوهش قرار دهد بسی لازم و ضروری است. بر این اساس، اگر تمامی عوامل مادی و گروه‌های اجتماعی در جامعه‌ی ما خود را با روحانیت درگیر نمایند، هرگز پیروزی نصیب آنان نمی‌شود؛ اگرچه ممکن است بتوانند روحانیت را تضعیف کنند و در نتیجه، اساس دین و دنیا و جامعه‌ی اسلامی را دگرگون نمایند که این خود، فاجعه‌ای است که دست کم جامعه‌ی ایران را درگیر بحران خواهد ساخت.

روحانیت، در دل و جان مردم جای دارد و مردم، آنان را از جان و مال خود عزیزتر می‌دانند و حتی از نوامیس خود جدا نمی‌دانند؛ به طوری که می‌توان گفت: نوعی قرابت و محرمیت ارتكازی میان جامعه‌ی شیعی و آنان برقرار می‌باشد. روحانیت، مصداقی تنزیلی از عنوان «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۱</sup> می‌باشند و این موضوع، دست‌کم در جامعه‌ی ما قابل

مشاهده است. مردم و حتی نوامیس آن‌ها پیش از پدر و مادر یا شوهر و برادر، نوعی محرمیت میان خود و آنان می‌شناسند و گاهی مسایلی را که با خویشان خود نمی‌توانند در میان بگذارند، با آنان به‌آسانی در میان می‌گذارند.

این حالت، ریشه‌ای مردمی و مذهبی دارد. هنگامی که فرزندی به دنیا می‌آید؛ خواه دختر باشد یا پسر، اول روحانی او را در آغوش می‌گیرد، اذان و اقامه را در گوشش می‌خواند و به صورت قهری بوسه‌ای هم بر گونه‌اش می‌نهد و هنگام جوانی باز برای ازدواج اوست که حجله‌گاه شادمانی را برای همگان برقرار می‌سازد و پسر را به دختر و دختر را در دامان پسر قرار می‌دهد و این دو جوان بعد از اندکی خود را عروس و داماد احساس می‌کنند. هنگام مردن نیز باز اوست که باید هر کس را تا پایان دنیا بدرقه نماید و ناظر حرکت وی به سوی دیار آخرت باشد و این سیر طبیعی برای هر مسلمانی پیش می‌آید و بیش از آن، تصور مقامی دیگر ممکن نیست.



بر فرض محال و به تشبیه باید گفت: اگر میان انبیا و روحانیت اختلافی پیش آید و این دو که از یک جریان هستند با یک دیگر اختلاف نمایند، کدام یک را باید مقدم بر دیگری قرار داد و حق با کدام است؟ باید گفت به ناچار معلوم است که انبیا مقدم هستند؛ چون آن‌ها معصوم می‌باشند و آنان بودند که روحانیت را ارشاد و راهنمایی نمودند؛ ولی باید گفت: جریان به عکس است و حق با روحانیت می‌باشد؛ چون اگر انبیا بگویند روحانیت باطل است، در واقع، خود را باطل نموده‌اند؛ چون روحانیت تنها حرفی که دارد این است که انبیا حق هستند و اگر آن‌ها باطل باشند، حرفشان نیز باطل خواهد بود که نتیجه‌ی آن بطلان انبیا می‌باشد.

این نظیر مانند آن است که اگر بر فرض محال، بین حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و خداوندگار عالمیان اختلافی در گرفت، کدام یک را باید حق دانست؟ لابد می‌گویید: عجب! معلوم است که حق با خداست و حضرت علی علیه السلام

بنده‌ای از بندگان پروردگار است؛ ولی باید گفت: نه، بلکه حق را باید به حضرت علی علیه السلام داد؛ زیرا از ابتدای آفرینش، خدا و انبیا و تمامی مردم گفته‌اند و می‌گویند: حق با علی علیه السلام است. آیا می‌توان گفت: علی علیه السلام باطل است؟ ارتکاز آدمی از این جمله تحاشی دارد و آدمی توان بیان آن را ندارد، گذشته از آن که اگر بگویی علی علیه السلام باطل است، مگر حضرت علی علیه السلام چه می‌گوید؟ جز آن است که می‌گوید: خدا حق است. پس با بطلان امام علی علیه السلام دیگر جایی برای حقانیت خدا باقی نمی‌ماند؛ چون خود گوید: «بنا عبدالله، بنا عرف الله، بنا بدء و یختم».

بنابراین، نور حضرت علی علیه السلام و روحانیت شیعه که خود از این نور می‌باشند، هرگز امکان خاموشی ندارد و این دو جریان، گذشته از آن که با یک دیگر عجین می‌باشند - چون «خلقوا من فضل طینتنا»<sup>۱</sup> بر آن‌هاست - به رشته‌ی انبیا و خداوند عالمیان بستگی دارند و فنا نمی‌پذیرند؛

۱- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳.

اگرچه کم و بیش در هر زمان، امکان تضعیف این دو جریان بوده که این خود، سرّی است از اسرار خلقت که جز بر اهل دل معلوم نمی‌باشد و تحمّل تعلیم آن را جز وابستگان به حق ندارند. آدمی هنگامی که در محیط روحانیت قرار می‌گیرد و به ظاهر زندگی و برخورد آنان دقت می‌کند، هرگز احتمال این قدرت و نفوذ را نمی‌دهد و باور نمی‌کند که این‌ها علت جریانات بسیاری در تاریخ بوده‌اند و این خود دارای سرّی است که در باطن این امر نهفته است که اینان چگونه در منتهای بی‌آلایشی، جریان آخرین می‌باشند؟

می‌توان گفت: بعد از قرآن کریم، عالی‌ترین معجزه‌ی اسلام، روحانیت و عمامه است، با آن که تمامی استعمارگران تاریخ از ابتدا تا به امروز همیشه علیه روحانیت و عمامه قیام کرده‌اند تا شاید آن را نابود و مضمحل سازند، غافل از آن که تمامی آنان ناخودآگاه علت رونق و پیشرفت آنان بوده‌اند.

بالاتر از این باید گفت: گذشته از تمامی جهان‌خواران که علیه روحانیت قیام کرده‌اند، داخل نیز در هر زمان، گروهی علت انزوا و شکست آنان بوده‌اند که در واقع، آنان در عمل، بیش‌ترین سهم و نقش را در تضعیف روحانیت داشته‌اند. با این همه، نه اینان و نه آنان، هیچ کدام نتوانسته‌اند کاری از پیش برند و به قول یکی از بزرگان، مشیت و اراده‌ی خداوند به این تعلق گرفته که روحانیت و عمامه را معجزه‌ی تاریخ اسلام راستین قرار دهد و ثابت کند که می‌تواند - به قول مردم ناآگاه یا معاند - با عده‌ای گدا به نام آخوند، ملا، روحانی و یا عالم و عمامه، اسلام را حفظ و قرآن را یاری کرد و تا قیام حضرت، این گروه را نماینده‌ی ولایت و عصمت و سنت قرار داد.

البته، وقتی از روحانیت سخن می‌گوییم، باید در نظر داشت که عنوانی را می‌گوییم که مساوی با اسلام است و باید دارای ملاکات و شرایط خاصی باشد که در غیر این صورت، این اسم بر

آن صادق نیست و با این واژه، عملاً بیگانه خواهد بود؛ پس واژه‌های تازه به بازار آمده با پسوندهای گوناگون، مانند: «اسلام راستین» و «روحانیت متعهد» جملات بس خطرناکی است که خودآگاه و یا ناخودآگاه از استعمارگران سرچشمه می‌گیرد؛ چون آنان وقتی نتوانستند پیکر عظیم روحانیت را بشکنند، مشغول تجزیه‌ی آن گشتند که در واقع، قصد شکست آن را دارند و گرنه باید گفت: روحانیت متعهد و اسلام راستین همانند عدل اسلامی و یا دموکراتیک اسلامی است که اسلام به آن نیازی ندارد و محتاج توضیح نیست و آن چه آزادی و عدل است، خود اسلام است و بس؛ آن چه روحانیت است، تعهد است و بس؛ چون دو قسم روحانیت حقیقی و سالم وجود ندارد و مقسم، جز یک الگو ندارد و هرچه جز آن باشد، روحانیت نیست که متعهد باشد یا نباشد و اسلام جز صداقت نیست تا اقسام متعدد یابد؛ راستین یا دروغین و تنها اسلام است و غیر آن خلاف

اسلام و روحانیت است. کسانی که این واژه‌های اعتقادی را تجزیه می‌کنند، جهتی جز ضعف و عدم شناخت آن ندارد و این خودباختگی می‌تواند ضربه‌ای از ضربات مهلک دشمنان باشد که نصیب آنان گشته است.

البته، گروه یا شیوه‌ی فکری خاصی را نباید روحانیت دانست و با اندیشه‌ای نباید اندیشه‌های دیگر این طایفه را به طور کلی تخطئه نمود که این خود، انحصارطلبی است و گذشته از آن که یک بعدی فکر کردن است، به تجزیه منجر می‌شود. روحانیت را باید همانند اسلام در ابعاد گوناگون آن جست‌وجو نمود و این امری قهری است که هر عالمی بعد از گذشت زمان تحصیل و تحقیق، طرز فکری را دنبال می‌کند و منشی را به دست می‌آورد و نباید با یک فکر و یا تخصص در علمی از دیگر ابعاد این دریای اندیشه و طبقات علوم دینی گریخت.

خاطر نشان می‌گردد معجزه‌ای که برای روحانیت بیان شد، برای عمامه با علم و یا عالم

با عمامه است، نه علم تنها و یا عالم فقط و نه عمامه‌ی تنها که هیچ یک به تنهایی نمی‌تواند این نقش را ایفا کند. عالم بی‌عمامه و عمامه‌ی بدون علم چنین معجزه‌ای را ندارند؛ اگرچه می‌توان گفت: عمامه به تنهایی کم‌تر از علم به تنهایی نمی‌باشد و این خود، سرّی است که جای تأمل است و درک آن محتاج تصفیه‌ی باطن می‌باشد. آنان که روحانیت را در معدودی اصطلاحات خلاصه می‌کنند و می‌گویند: عالم به عمامه نیست، سخت در اشتباه می‌باشند و عالم و روحانیت منهای عمامه، همانند اسلام منهای آخوند است و کسانی که این توهم را دامن می‌زنند، راهی جز راه انبیا می‌روند و فکری جز فکر تشیع دارند.

شاید اشکال شود: پارچه چگونه می‌تواند نقشی داشته باشد و این دیگر چه منطقی است که پارچه را نقاش اندیشه می‌داند، ولی فراموش نشود که به قول شاعر:

تو مو می‌بینی و من پیچش مو

تو ابرو من اشارت‌های ابرو

نباید موضوع معجزه را فراموش کرد و خود را در ظاهر خلاصه نمود که این هرگز پارچه نیست. پارچه، اگر نقشی داشت، باید پارچه‌فروشی مرکز اندیشه‌ها می‌گشت. کسی می‌گفت: در بازار اصفهان رفتم، تمامی کسبه مرا می‌شناختند و همه مرا حاج آقا صدا می‌زدند و سلام نثار می‌کردند و گویی مرا می‌شناسند که در جواب ایشان باید گفت: تو را نمی‌شناختند و به تو سلام نمی‌کردند، بلکه عمامه‌ی تو را می‌شناختند و به عمامه‌ی تو سلام می‌کردند، البته، عمامه‌ای که بر سر تو باشد. پس این تشکّل و اتّحاد شکل را که روحانیت در طول تاریخ به دست آورده است و هم‌اکنون دارد، باید حفظ نمود که خون شهیدان اسلام در گرو آن است و کسانی که روشن‌فکرانه عمامه را از سر بر می‌دارند و یا آن را بی‌اثر می‌دانند و یا در آن تغییر و تحول ایجاد می‌کنند و از اتّحاد شکل در می‌آورند، در واقع با ﴿لکم فی رسول اللّٰه أسوة حسنة﴾<sup>۱</sup> در ستیزند که

این خود راه دشمنان اسلام است که خود آگاه و یا ناخودآگاه زیان به بار می آورد.

البته، روحانیت می تواند بیش از یک لباس داشته باشد، مانند لباس رزم و یا دیگر شکل ها که در مواقع خود لازم است و این منافاتی با بیان قبل ندارد؛ همچنان که حضرات معصومین علیهم السلام بیش از یک نوع لباس داشته اند؛ ولی هر لباسی باید لباس نوع باشد نه ترکیبی از انواع که این خود، فاجعه است و حمایت از دشمنان دین و در واقع پشت کردن به جبهه ی حق است.

عشق به روحانیت و لباس مقدس آن به مثابه ی حرارتی است در دل های مؤمنان که هرگز به سردی نمی گراید؛ مانند عشق و محبت به آقا امام حسین علیه السلام!

## ۴ طبقات روحانیت

بر اساس واقعیت های موجود جامعه ی ما، به طور کلی می توان افرادی که به نوعی از روحانیت شمرده می شوند و مردم را با صبغهی دین مخاطب قرار می دهند، به چند دسته تقسیم نمود:

### ۱- روضه خوانان و مداحان

روضه خوانان و مداحان و قاریان قرآن که در بسیاری از مواقع کار عالمان را انجام می دهند؛ هر چند اهلّیت این کار را ندارند؛ چرا که در اساس، افرادی حوزوی و درس خوانده نیستند و



هیچ‌گونه آگاهی در این زمینه ندارند و تنها مردم را با امور واهی و شکلی سرگرم می‌کنند. این گروه، خود دسته‌های مختلفی هستند، به طوری که دسته‌ای از آن‌ها اگر بازپروری شوند، می‌توانند به نوعی مفید و مؤثر باشند، ولی متأسفانه، بسیاری از آنان بی اثر، نامناسب و یا زیان‌بار هستند.

#### ۲- آخوندهای ابتدایی

این گروه را کسانی تشکیل می‌دهند که وارد حوزه‌ها شده و چند سالی در میان اهل علم بوده و به نوعی خود را به دانش و بحث مشغول داشته‌اند، ولی کشش چندانی برای خواندن درس نداشته‌اند و یا با موانعی روبه‌رو شده و به میان مردم برگشته‌اند و در کسوت روضه‌خوان یا امامت جماعت مساجد باقی مانده‌اند.

این گروه، اگرچه بهره‌ای آن چنانی از علم نبسته‌اند، از دسته‌ی نخست بیش‌تر و بهتر هستند و کارآیی آنان در میان مردم بیش‌تر است؛ اگرچه می‌توانند مشکلات فراوانی؛ به‌ویژه برای

قشر فرهنگی داشته باشند؛ زیرا گفته‌ها و برخوردهای آنان ممکن است در بسیاری از مواقع نسبت به بسیاری از افراد نامناسب باشد و به‌جای هدایت، زیان را نتیجه دهد.

#### ۳- آخوندهای مدعی

بسیاری از افراد حوزه‌ها مقدماتی از علوم ابتدایی و متوسط را به‌طور معمولی و غیر دقیق و ناقص خوانده‌اند؛ مانند: ادبیات، منطق، روایات، قرآن، فقه و اصول، تاریخ و مقتل. آنان که این‌گونه علوم را کم و بیش دنبال کرده و از آن‌ها برداشت‌هایی دارند؛ خواه کسانی از این دسته که در حوزه‌ها می‌مانند یا آنانی که به میان مردم بر می‌گردند، اگرچه ممکن است برخوردهای مناسب و عالمانه‌ای با مردم داشته باشند، گه‌گاه ادعاهای عجیب و غریبی دارند و مراتبی که برای خود قایلند، غیر واقعی بوده و بسیار اتفاق می‌افتد که زیان‌بار می‌باشند.

افرادی از این دسته به میان مردم می‌روند و به تبلیغ و ارشاد مردم می‌پردازند، ولی آن دسته

که در حوزه‌ها می‌مانند، نتیجه و ثمره‌ی چندانی برای حوزه یا خود ندارند، بلکه برای حوزه‌ها زیان‌بار نیز خواهند بود؛ زیرا از یک طرف، تحمّل هزینه‌ی آن‌ها به دوش حوزه‌ها سنگینی می‌کند و از طرف دیگر، وجودشان محیط علمی را به بیکاری و سرگردانی آلوده می‌سازد که این مسأله برای طلاب جوان و نوآموز خطرناک است و دل‌زده شدن آنان و بسیاری از مشکلات دیگر را به دنبال دارد.

#### ۴- اهل فضل

این گروه، آن دسته از اهل علم هستند که می‌توان آن‌ها را به نوعی اهل فضل دانست؛ یعنی افراد درس خوانده‌ای که درس و بحث‌هایی داشته‌اند و در کار منبر و مردم هم شرکت می‌کنند و تا اندازه‌ای محدود اهل کتاب و مطالعه هستند.

اینان رنگ و رویی از فضل دارند و به‌طور مناسب و معقول در میان مردم ظاهر می‌شوند؛ اگرچه اهل تحقیق و دقت نمی‌باشند و ادّعیای

آن‌ها بیش‌تر از زحمت کشیدن و تحقیق آنان است. این گروه با آن‌که به علم و تحقیق نزدیک هستند، مشکلات علمی فراوانی دارند که در پس رفع آن نیستند یا مجال آن را نمی‌یابند.

#### ۵- مجتهدان

مجتهدان کسانی هستند که در امر استنباط شرعی و احکام فقهی به‌طور مرتّب درس خوانده و استاد دیده‌اند و خود هم اشتغالات علمی و درسی داشته‌اند.

هرچند کسی از ایشان به‌طور شرعی، تقلید و پیروی نمی‌کند، خود به‌طور مستقل عمل می‌کنند و در مسایل شرعی از کسی تقلید نمی‌کنند. البته، بعضی از افراد این گروه ممکن است با حفظ اجتهاد، دل‌بستگی علمی نسبت به استاد خود و یا عالمی داشته باشند و یا در میان مردم از موقعیت علمی مناسبی برخوردار گردند. این اشخاص مورد احترام مردم بوده، از موقعیت ارزشی بالایی برخوردارند و دسته‌ای از این گروه، اهل تحقیق، کوشش و کار علمی می‌باشند.

در میان مجتهدان، تعدادی هستند که برترین مراتب علمی را دارا می‌شوند و چهره‌های شاخص علمی و استوانه‌های محکم حوزه به حساب می‌آیند که از میان آن‌ها بعضی به مرتبه‌ی «مرجعیت» می‌رسند و با تفاوت‌های کم و بیش چنین موقعیتی را می‌یابند که مرجع مراجعات مردم گردند.

مرجعیت سزاوار قوی‌ترین مجتهد و لایق‌ترین فرد می‌باشد و اگر چنین‌گزینش یا انتخابی به‌واقع تحقق یابد، می‌تواند بسیاری از مشکلات دینی و فکری مردم را برطرف سازد.

البته، در یک زمان، هر فرد می‌تواند به‌طور مختلف در مسایل متفاوت یا یکسان از مجتهدان مورد نظر خود تقلید کند و تعدد آن‌ها مشکلی شرعی یا عملی پیش نمی‌آورد، ولی رهبر جامعه‌ی اسلامی در مواضع قانونی و شرعی، از میان این افراد برگزیده می‌شود تا جامعه‌ی اسلامی درگیر تشنّت و اختلاف نگردد.

ولایت فقیه - که آن را «نیابت عامه» گویند - از شئون مهم مجتهدان و فقیهان برجسته می‌باشد که آن‌ها در زمان غیبت به اذن عام از جانب حضرت آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جهت تصدّی امور دینی مردم منصوب گردیده‌اند.

### تقسیمی دیگر

آنچه به این شکل و لباس در جامعه‌ی ما وجود دارد، از دسته‌های اوّل تا دانش‌آموختگان حوزه‌ها، به‌طور کلی، در نظر ما به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی نخست، عالمان و مجتهدان هستند که شامل فضلا، مجتهدان، اساتید و مراجع می‌شود و ما به این گروه «طلبه» یا «عالم» می‌گوییم و دسته‌ی دوّم را تحت عنوان «آخوند» به حساب می‌آوریم.

کسانی که در واقع مورد اتمام دین قرار گرفته و از آنان به عظمت یاد شده است و وراثت دینی را دارند، تنها دسته‌ی نخست هستند و دیگران همچون مردم عادی می‌باشند که باید خود را با

گروه اول تطبیق دهند وگرنه کارهای آنان اعتبار شرعی ندارد.

حجّیت قول وگفتار عالمان و مجتهدان (گروه نخست) به طور کلی مورد اهتمام است، ولی قول دسته‌ی دوم از اهل عمامه - یعنی آخوندها - را نمی‌توان به طور ابتدایی و بدون حصول اطمینان پذیرفت. به عبارت دیگر، اگر به قول آنان عمل شود، در صورت خطا و اشتباه، هیچ‌گونه عذر شرعی برای عمل‌کننده وجود ندارد؛ چرا که درگفتار دسته‌ی دوم مصونیت شرعی وجود ندارد. بنابراین، باید صحت قول آن‌ها احراز شود، آن‌گاه به گفتارشان عمل گردد.

چندان نباید به ادّعاهای افراد ترتیب اثر داد؛ زیرا نمی‌تواند موقعیت اثباتی در جهت شناخت واقعیت‌ها داشت و در بسیاری از مواقع، جنجال‌ها نقش مؤثری پیدا می‌کنند. بنابراین، نسبت به ادّعاهای افراد باید اهتمام و احتیاط کامل اعمال شود و صرف ادّعا نباید اساس پذیرش قرار گیرد و این امر خطیر، وظیفه‌ی مردم

و جامعه را سنگین می‌نماید و هوشیاری آن‌ها را می‌طلبد.

بر این اساس، برای شناسایی افراد و درک درست موقعیت آن‌ها نمی‌توان به تعریف و تمجیدهای اطرافیان و مبلغان ایشان اعتماد کرد و باید احتیاط کامل نمود؛ چرا که بسیار اتفاق می‌افتد که بر اثر هیاهو چهره‌های دروغین به خوبی ساخته می‌شوند و به طور کامل پذیرش عمومی می‌یابند، بدون آن‌که شایستگی و صلاحیتی داشته باشند.

### چهره‌های متقابل

در میان عالمان و مجتهدان، چهره‌های متقابل یافت می‌شود؛ به شکلی که دسته‌ای با وجود تمامی صلاحیت‌ها و موقعیت‌های علمی، کناره‌گیری را انتخاب می‌کنند و خود را از هیاهو و تبلیغ دور می‌دارند، در حالی که دسته‌ی دیگری تمام همّت خود را در جهت کسب شهرت و موقعیت مصروف می‌دارند و برای تحقق اهداف خود از هیچ کوششی دریغ

نمی‌کنند؛ به‌گونه‌ای که بعضی ممکن است از تمامی راه‌های خوب و بد و زشت و زیبا بهره‌گیرند. در این جا - همان‌طور که گفته شد - مردم باید با بصیرت و دقت هرچه بیش‌تر در جهت آگاهی خود و جامعه گام بردارند و از چهره‌های جنجالی و عناصر بی‌محتوا و یا کم‌محتوا دوری جویند؛ چرا که در غیر این صورت، شاهد جامعه‌ای با انواع مشکلات مادی و معنوی خواهیم بود و این امر نابسامانی‌های بس بزرگی را به دنبال خواهد داشت.

#### جهات معنوی و تأثیر متقابل کمیّت و کیفیت

آن‌چه تاکنون دنبال کردیم، موقعیّت علمی افراد حوزوی - و یا اهل عمامه و آخوندها - بود و آن‌چه اکنون به‌طور خلاصه بیان می‌شود، جهات معنوی و رابطه‌ی کمی و کیفی چهره‌های حوزوی است؛ چرا که جهات معنوی، بعد از موقعیّت علمی شرط اصلی است که همان تقوا و عدالت خاص می‌باشد. پس باید جهات

معنوی و علمی، هر یک به‌طور کامل و دقیق مورد اهتمام قرار گیرد؛ چرا که صرف جهات علمی در پذیرش آنان کفایت نمی‌کند.

درباره‌ی کمیّت و کیفیت حوزویان باید گفت: رابطه‌ی کیفی و کمی در این قشر به‌طور معکوس می‌باشد؛ یعنی هرچه به‌سوی فضل و کمالات بالاتر می‌رویم، تعداد آن‌ها از نظر کمی پایین می‌آید و هرچه از کمالات پایین‌تر می‌آییم، افراد آن‌ها به مراتب بیش‌تر می‌شود؛ به‌طوری‌که می‌توان گفت: چهره‌های درخشان حوزه‌ها و جامعه‌ی روحانیّت در انغمار چینش کمی مورد هجوم و مزاحمت و یا درگیری و اهمال قرار می‌گیرند تا جایی که حقیقت و کیفیت مغلوب کمیّت می‌شود و در درون خود ناسازگاری‌های اساسی پیدا می‌نماید و در برون نیز آشفتگی‌های خاص را از خود نشان می‌دهد. می‌توان گفت: هر چند در حوزه‌ها چهره‌هایی بسیار کمال یافته تربیت می‌شوند تا جایی که بحق لیاقت عنوان «ورثة الانبیاء» را دارند، ولی همین حوزه‌ها

دارای نیروهای مردود فراوانی است و انعکاس کمیت و کیفیت و دو قطبی بودن حوزه‌های موجود، حرمانی بس عظیم را به دنبال دارد.

### چهره‌های حقیقی دیگر

در تقسیم‌بندی دیگری، چهره‌های مقبول حوزه‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

دسته‌ی نخست عالمان اهل ظاهر؛ یعنی همان هوشمندانی هستند که نهایت رشد آن‌ها اجتهاد، فقهت و به‌نوعی تفسیر و کلام می‌باشد؛

دسته‌ی دوم عالمانی هستند که اضافه بر طی مدارج ذکر شده، حکمت، فلسفه و عرفان را نیز به طور متوسط یا کامل طی می‌نمایند؛ به طوری

که از نوعی مقام جمعی برخوردار هستند. این گروه به صورت قهری بهتر و سنجیده‌تر حرکت می‌کنند و سخن می‌گویند؛ اگرچه کم‌تر در مصدر

امور واقع می‌شوند. آنان هرچند ممکن است چندان در گرو ظاهر یا ظاهرپردازی نباشند، موفقیت آنان از کمیت چندان برخوردار نیست

و اخلاق عمومی حوزه‌ها امکان رشد مناسبی

برای آنان ایجاد نمی‌کند و تنها تعداد اندکی می‌توانند این گونه طی طریق کنند.

دسته‌ی سوم کسانی هستند که اضافه بر طی مدارج پیشین، در علوم و فنون غیر ظاهر - مانند

علوم غریبه و یا حقایق باطنی و امور ربوبی - موفقیت‌های محدود یا گسترده‌ای داشته‌اند که

البته راه‌یافتگان به این موفقیت‌ها اندک می‌باشند؛ هرچند همان افراد اندک با بسیاری

چهره‌های دیگر برابری می‌کنند. این دسته بحق لیاقت عنوان «مقام جمعی» را دارا هستند و بر تمام گروه‌های پیشین اشراف و برتری دارند؛

اگرچه در ظاهر ممکن است مجالی در جهت عنوان کسوت و نفوذ در جمع پیدا نکنند و یا بر اثر مشکلات، حوزه‌ها و مردم به دنبال آنان نباشند.

البته، ممکن است دسته‌ای جهت سوم را بدون موفقیت در جهت دوم، و یا دسته‌ای

جهت دوم را بدون موفقیت در جهت اول به نوعی طی نمایند؛ هرچند این سیر و حرکت، در

جهاتی کامل و در جهاتی دیگر ناقص می‌باشد. اگر در حوزه‌ها به راه‌یافتگان اهتمام شود و هر یک به نوعی شایسته در مقام خود به کار گرفته شوند و موقّیّت‌های هر یک را بازیابی و بررسی نمایند و آن‌گاه در جهت رشد و ارتقای آن‌ها کوشش شود، شاهد بسیاری از ناهنجاری‌های کنونی نبودیم. البتّه، تحقّق چنین آرزویی در گرو آن است که مسؤولان حوزه‌ها از چهره‌های حقیقی و راه‌یافتگان واقعی باشند و در جهت تحقّق نظم حوزوی از صلاحیت‌ها به‌طور صحیح استفاده شود، ولی هرگز نباید خام عمل کرد و ساده‌انگاری داشت؛ زیرا «هزاران نکته‌ی باریک‌تر از مو همین جاست» که ممکن است به هر تکانی پاره و یا پاره پاره شود.

اگرچه این آرزو غیر ممکن نیست، اعتقاد به تحقّق آن ساده‌انگاری است. باشد تا آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با عنایت و معجزه‌ای در زمان غیبت، این امر را برای سعادت جامعه و مردم محقّق سازد.

### رهبری و حوزه‌ها

در جهت تحقّق رهبری، حوزه‌ها باید نسبت به جهات سه‌گانه‌ی «علم»، «فقاہت» و «معرفت عرفانی و امور باطنی و ولایی» گام‌های بلندی بردارد و آن‌گاه جامعه و حوزه‌ها به‌طور هماهنگ و تخصّصی از این امور و افراد استفاده کنند؛ بی‌آن‌که کسی داعیه‌ی بی‌مورد داشته باشد و یا دخالت غیر مسؤولانه نماید تا بتوان جامعه‌ی زنده و جوان امروزی را به‌سوی عالمان و حوزه‌ها سوق داد و آن‌ها را همراه و همگام یک‌دیگر نمود.

چیزی که در نهایت باید به آن اشاره نمود این است که باید حوزه‌ها را ابتدا از هرگونه تحجّرگرایی و نابسامانی دور داشت و موروث گذشتگان را بازیابی نمود، سپس آن را با علوم و فنون تازه‌ی دنیا همراه نمود تا بتواند چهره‌ی سیّال خود را در سطح جهان باز یابد و آن را حفظ نماید.

## ۵ روحانیت اصیل

عالی‌ترین پدیده‌ای که در میان آفریده‌های الهی یافت می‌شود انسان است. آدمی سرآمد تمامی پدیده‌های ربوبی است که مقام خلافت الهی را دارد و در رأس این عالی‌ترین مخلوق، اولیای معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته‌اند. اولیای معصومین علیهم‌السلام کسانی هستند که از جانب خدا و به وسیله‌ی ولی معصوم علیه‌السلام پیش از خود معرفی می‌گردند. بنابراین، کسی نمی‌تواند از طرف خود داعیه‌ی عصمت و خلافت الهی داشته باشد؛ زیرا عصمت، تنها طریق شناخت معصوم علیه‌السلام از ادعاهای جعلی و دورغین است.

اولیای معصومین علیهم السلام منحصر در حضرات انبیا و امامان بحق هستند. ائمه‌ی اطهار دوازده نور پاکند که آقا حضرت علی علیه السلام و فرزندان بحق ایشان تا حضرت مهدی امام زمان علیه السلام می‌باشند. در زمان غیبت، راهنمایی و نجات مؤمنان با واسطه انجام می‌پذیرد که همان چهره‌های دینی - علمی حقیقی حق از صاحبان بصیرت دینی هستند و احکام الهی را از طریق کتاب و سنت به دست می‌آورند و در اختیار همگان می‌گذارند. البته، در زمان غیبت افرادی صاحب دم و دارای مقامات ربوبی می‌باشند و افرادی نیز دارای کسوت اجتهاد هستند. این دو، کم‌تر در فردی جمع می‌شود، ولی اگر جمع گردد، نور علی نور می‌باشد.

در زمان غیبت، مقامات معصوم علیهم السلام به ظهور تنزیلی صورت تجزیه به خود گرفت: دسته‌ای اهل طریق و بخشی اهل شرع گردیدند؛ حال این دو گروه - که تجزیه‌ی ظهوری مقامات معنوی ائمه‌ی هدی علیهم السلام هستند و هر کدام دسته‌هایی

گردیده‌اند، اگر بی‌پیرایه و بحق باشند، مشکل‌گشای خلق هستند و پیروی از آن‌ها رواست، وگرنه حرمان و تباهی آنان، مؤمنان را به انحراف و گمراهی می‌کشاند.

به هر حال، پیروی از عقل، اندیشه، عصمت و معصوم علیهم السلام بالاترین ضریب اطمینان را دارد. بنابراین، عاقل هیچ‌گاه خود را بی‌نیاز از امامان معصوم علیهم السلام و سفیران آنان نمی‌بیند.

راه استفاده از معصوم در زمان غیبت منحصر به طریق علمی و در اختیار مجتهدان آگاه و مؤمن است که صاحبان شریعت و حامل احکام الهی هستند. به همین دلیل، در زمان غیبت نمی‌توان مسایل دینی و احکام الهی را بدون مجتهدان متخصص به دست آورد.

هرچند حقیقت دین و احکام الهی به استنباط احکام فرعی فقه منحصر نیست، بدون این امر نمی‌توان به دین عمل کرد و از معصوم پیروی نمود. اگرچه حقایق ربوبی و صفات کمال آدمی در قواعد فقهی منحصر نیست و مجتهدان ما به

طور عموم به آن‌ها احاطه‌ی تمام ندارند و باید در جهت وصول به آن کوشش مخصوص داشت، در هر صورت، تز و ایده‌ی «روحانیت منهای آخوند» مساوی‌تز «دیانت منهای معصوم» است و این‌گونه افکار، نادرست، انحرافی، بلکه نغمه‌های استعماری و انحرافی است؛ زیرا کتاب و سنت الهی در زمان غیبت از طریق حاملان آن - که همان عالمان ربّانی هستند - به ما می‌رسد؛ خواه در جهات فقهی و صوری باشد یا در جنبه‌های ربوبی و معنوی.

### روحانیت و کمیّت و کیفیت آن

شایسته است در این گفتار کوتاه از چگونگی و بایسته‌های کمی و کیفی روحانیت بحثی به میان آید تا هیچ فردی در شناخت هرچه بیش‌تر این قشر به خطا و اشتباه نیفتد.

اگر به فرض، صد هزار روحانی داشته باشیم، نصف آن‌ها را باید هیچ انگاشت؛ هرچند این عده نیز می‌توانند با برنامه‌ی صحیح، بهره‌های

جزیبی برای دین داشته باشند، ولی آن‌ها زیان‌باری‌های کلی برای جامعه دارند و همیشه موجب جمود و کندی رشد ذهن عموم هستند. سی هزار تن از نیم دیگر این قشر را باید عالم معمولی به حساب آورد که زیان‌چندانی ندارند و می‌توانند برای دیگران مفید باشند.

از بیست هزار روحانی باقی مانده، پانزده هزار نفر عالمند و پنج هزار نفر آخر، صاحب فکر و طرح مفید برای جامعه می‌باشند. حال از این پنج هزار نفر که جامع علوم و کمالات و حامیان اصلی دیانت، پاکی و رشد عمومند - فقط پنجاه تن را می‌توان از نخبگان بشری و مبتکران آدمی و صاحبان نبوغ و فکر و فرهنگ شمرد و تنها پنج تن از این افراد را باید حاملان کمال و پاکی اندیشه و معرفت دانست. این پنج نفر هر یک ستاره‌ای فروزان در راه رشد و تعالی آدمی می‌باشند.

اگرچه این نهاد اصیل، همیشه درگیر حوادث شوم تاریخی بوده و دشمنان داخلی و خارجی

خودجوش و بیگانه مشکلاتی را در درون و برون و در مقابل آن به بار آورده‌اند، همیشه سالم و استوار باقی مانده و پیکره‌ی اصیل و اصلی آن از گزند حوادث مصون مانده است.

با آن که همگونی صوری میان تمامی طبقات روحانیت برقرار است و تمامی روحانیت از یک نوع عقاید کلی حمایت می‌کنند و پیرو کتاب و سنت هستند، هرگز همگونی نوعی در کار نیست و اقشار مختلف آن‌ها از فقیه و متکلم و فیلسوف و عارف، هر یک زمینه‌های ذوقی و ذهنی خود را دنبال می‌نمایند؛ به طوری که برخوردهای سده‌های گذشته و درگیری‌ها، دشمنی‌ها و اختلافات جناحی و گروهی، هر یک افکار و پیرایه‌های خود را به کار برده و برای دیگر اقشار این صنف مشکلات اساسی ایجاد کرده است.

همان‌طور که بیان شد، پیکره‌ی اصیل و اصلی این نهاد علمی - دینی از درصد کم‌تری نسبت به افراد دیگر این گروه برخوردار است و در مقابل، افرادی که کارایی و علم کم‌تری دارند،

از درصد بالایی برخوردارند و متأسفانه همواره مزاحمت‌ها و گرفتاری‌های فراوانی از سوی این کمیت بالا برای آن کیفیت بالا وجود داشته است.

اگر از کیفیت بالای علمی - دینی روحانیت حمایت‌های لازم به عمل آید و از قشر بی‌سواد آن‌ها کاسته شود و در جهت نفعی آن‌ها کوشش شود، ممکن است بگوییم: روحانیت، تنها چهره‌ی سالم، اصیل و پویای دنیای مذهبی - علمی جهان است و در آن صورت، می‌توان امید فراوانی به آینده‌ی آن بست؛ ولی با وضعیت سابق و حتی وضعیتی موجود، نباید پیش‌درآمد چندان روشنی در آینده از آن انتظار داشت؛ چرا که مشکلات و مزاحمت‌های فراوان قشر سطحی و دیرباور، مجال و توانی برای روحانیت علمی و پیشتاز باقی نمی‌گذارد و آنان را با ترفندهای عمومی و خصوصی - مانند ریا و پیرایه - از میدان به در می‌کنند و آنگاه خود را تعزیه‌دار علم و دین معرفی می‌کنند و شاخص دیانت قلمداد می‌نمایند.

امید است اولیای دین و روحانیت در جهت تحقق هرچه سالم‌تر این نهاد بکوشند و با درایت و قوت مشکلات واقعی آن را برطرف سازند.

از آن‌چه گذشت به‌طور خلاصه به‌دست می‌آید: حق تعالی همه‌ی عوالم را آفرید و انسان کامل و معصوم را سرآمد پدیده‌های خود قرار داد و معصوم را به خلافت خود در میان آدمیان برگزید. در زمان غیبت، راه علم را منحصر به برهان و تشرّف به حضور معصوم علیه السلام قرار داد - که راهی عمومی نیست؛ به‌طوری که کم‌تر کسی توفیق تشرّف پیدا می‌کند. خداوند راه علمی را برای همگان آسان ساخت تا در جهت قرب به مبانی دین و معارف آن از اهل باطن - که صاحب معارف و حامل شریعت هستند - استفاده کنند؛ یعنی افکار عالم ربّانی و حکیم صمدانی را تحت عنوان علم و اجتهاد به نیابت از معصوم بپذیرند و او را ملاک و مناط کردار خود سازند و خود را هرچه بیشتر به واسطه‌ی روحانیت اصیل و اصلی با دین و قرآن کریم و سنت حضرات

معصومین علیهم السلام آشنا سازند، بدون آن‌که ریا، تزویر، سالوس، جمود، پیرایه و استثمار، آنان را گرفتار کند؛ زیرا دین عاری از هرگونه کجی و کاستی است و قرآن مجید سفره‌ی کرامتی است که هیچ کس را محروم نمی‌سازد و راهی میسر و ممکن برای همه‌ی آدمیان می‌باشد.

دسته‌ی اندکی از روحانیت که حاملان حقایق قرآنی و تجسم سالم دین هستند، می‌توانند احکام الهی و آیات قرآنی را به حرکت درآورند و روح آدمی را با آن دمساز نمایند و جامعه را با فرهنگ حقایق دینی آشنا سازند.

هنگامی که از روحانیت و عالم و مجتهد و عارف و سالک سخن می‌رانیم، مراد ما چنین افراد کامل و سالمی است؛ نه دسته‌های ضعیفی که گاهی از بسیاری از افراد عادی بی‌اساس‌تر می‌اندیشند؛ اگرچه ممکن است در ظاهر فرقی با صاحبان اندیشه نداشته باشند و طمطراق و داعیه‌ی آن‌ها بیش‌تر از اهل معنا باشد!

این دسته در مثل همچون پرستاری می‌مانند

که در بیمارستان، لباسی سفید همچون طبیب در بر دارد و به خیال خود تجربه‌اش را بیش‌تر از طبیب می‌داند؛ خود طبابت می‌کند و مردم نیز از روی ناآگاهی او را دکتر می‌خوانند و از او طبابت می‌پذیرند.

به همین دلیل باید عموم مردم آگاه شوند و دین و روحانیت شیعه را به آنچه‌گه‌گه در ده و شهر خود می‌بینند منحصر نکنند. مردم باید برای آگاهی دقیق و هرچه بیش‌تر از دین تحمّل زحمت کنند و همچون مشکلات دنیوی، آگاهی دینی را یکی از کارهای روزمره‌ی زندگی خود به حساب آرند و ارتباط خود را با قرآن کریم و سنت حضرات معصومین علیهم‌السلام از طریق عالمان آگاه برقرار سازند تا نه خود را از دین دور کنند و نه گرفتار پیرایه و نادانی شوند.

مردم باید به دنبال کسانی باشند که قرآن کریم آن‌ها را می‌خواند؛ نه کسانی که قرآن می‌خوانند. باید کسانی را دنبال کنند که بیان آنان عطر عصمت داشته باشد؛ نه آنانی که گفتاری ناهنجار

را با نمودی از ظواهر علم و دین مطرح می‌سازند. باشد تا روزی حقایق ربوبی از زبان اهل دل و صاحبان دلیل بر همه‌ی مردم آرایه گردد.



## ۶ روحانیت در حال تحول

از دیرباز در میان روحانیت شیعه و بزرگان این قوم مشهور بوده که دین از سیاست جداست و گاه تنها بعضی از افراد - آن هم نه در سطح عالی - به طور کامل این مسیر را دنبال کرده‌اند؛ خواه مورد پذیرش قرار گیرند یا خیر.

این امر، سیره‌ی موجود و در هر صورت واقعیتی انکارناپذیر است. حال این که حق یا باطل است، یا مطابق آموزه‌های ائمه‌ی دین علیهم‌السلام در زمان غیبت می‌باشد یا نه، مطلب دیگری است که فعلا به آن نمی‌پردازیم و تنها به تصور



آن نظر داریم و نفی و اثبات و حق یا باطل بودن آن مورد نظر نیست.

گاه در بعضی افراد به طور پراکنده چنین برداشت محرکی از بعضی اهل دین به وقوع پیوسته است و به خصوص از پانزده خرداد چهل و یک تحت افکار امام و روحانیت کم‌کم وضع خاصی پیدا نمود و حالت سابق خود را مورد تردید قرار داد و به فکر مقابله با زور و دخالت در سیاست افتاد. البته، ابتدا جز حضرت امام (مد ظله العالی) و عده‌ای از روحانیان جوان و کم سواد و معمولی و عده‌ای از مردم، کسی دیگر موافق نبود. پیران و بزرگان خود را به قدر امکان از این آتش دور می‌داشتند و گاهی بارد یا قبول، اظهار نظر و یا اقدامی را روا می‌داشتند، ولی فکر و اندیشه‌ی حضرت امام و تبلیغات فراوان طلاب جوان و شجاع و نادانی‌ها و فساد بسیار شاه و رژیم مانرشی و استبدادی آن علتی شد که این اندیشه و قیام هرچه سریع‌تر شکل خاصی به خود گیرد؛ به طوری که بزرگان را نیز

به طور اجبار و یا انکار و اقبال، کم و بیش و لنگان لنگان به دنبال خود کشید و هر کس نیز که توان گام و جرأت اقدام را نداشت با زور و دیگر روش‌های افراطی به طی طریق وادار شد؛ به طوری که در اواخر رژیم شاه، عالمان غالباً انقلابی شدند و خود را با این فکر تطبیق دادند و مجتهد و مقلد هر دو با هم خودآگاه و ناخودآگاه این راه را دنبال نمودند و خود را در مسیر قرار دادند تا آن که انقلاب کبیر امام خمینی به پیروزی رسید خون هزاران شهید به نتیجه نشست و رهبری الهی بر جهانی سراسر کفر پیروز شد اما در این میان عالمانی نیز بودند که می‌گفتند: «اگرچه این راه و روش اسلام نیست و امام هم با کسی مشورت نکرده و نمی‌کند و خودسر اقدام می‌نماید، ولی کاری شده و باری به دوش روحانیت شیعه گذارده شده است و نباید آن را رها نمود که به اسلام ضرر وارد خواهد شد و باید همه کمک کنند».

در این مقام، این که بعد از انقلاب چه شد و

قدرت چه کرد و مملکت به دست چه کسی افتاد مورد بحث نیست، ولی معلوم است که همه به جنبش افتادند و هرکس برای خود کلاهی دست و پا نمود. البته، اگر پیدا می شد وگرنه با نمود ماجرا نیز خود را قانع می نمودند.

مردم به سه دسته تقسیم شدند: اکثریت آنان انقلابی و پشتیبان امام شدند، اقلیتی مخالف سرسخت و دشمن دین و خدا و انقلاب گردیدند و از اول نیز بی دین تر شدند و دسته ای نیز بی تفاوت و ترسناک به آینده نظر داشتند.

دسته ای اول، کمال ایثار و گذشت را دارند؛ اگرچه عده ای به دنبال کلاه می گردند. دسته ای دوم تنها جنایت و ضرررسانی را به هر نحو ممکن که بشود دریغ نداشتند و دسته ای سوم نیز به فکر حفظ کلاه خود هستند و بس.

اما عالمانی که اکثریت جوان و کم سواد بودند در سنین متفاوت به دنبال حضرت امام و اهداف انقلاب به راه ادامه دادند، بیش تر آنان با یک بعد، مسیر را پشت سر می گذارند و خود را از هر

قید و بند علمی یا شرعی رها می دیدند و گاه هم این گونه افکار را به ظاهر و یا باطن به تمسخر می گرفتند؛ اگرچه کم و بیش، افراد وارسته و معید نیز در میان آن ها یافت می شد.

بزرگان، عالمان و مراجع با ترس و وحشت و سکوت و احتیاط ناراضی بودند، ولی اظهار رضایت می کردند و دم نمی زنند؛ زیرا می دیدند که جریان فکری گردانندگان نظام با اندیشه ای آنان مطابق نیست و تا جایی که امکان داشت کناره گرفتند و از دور نظاره گر و ناراحت بودند و گاه نیز ناراحتی را در خلوت اظهار می کردند و عقده ای خود را نزد اصحاب سرباز می نمودند، با این تفاوت که اکثریت این قشر به نظرات حضرت امام (مد ظله العالی) به عنوان مرجع و عالم استوار احترام می گذاشتند و سکوت خود را چنین توجیه می نمودند که وظیفه چنین است و تضعیف اسلام به ضرر ایشان می باشد.

نظام داران و گردانندگان مملکتی در دو سه سال نخست انقلاب و خارج رفته ها و کسانی که

به واقع تمایل به روحانیت نداشتند و دیگر گروه‌های مذهبی و یا مذهبی‌نما و غیر آنان - که پیش از انقلاب نقشی داشتند، بر اثر عدم تطابق فکر و فساد درونی و خیالات واهی یا شکست خوردند یا فرار کردند یا مخفی شدند یا گرفتار گردیدند و یا مُردند و یا به زندان رفتند.

در حال حاضر، از یاران مبارز سابق کسی باقی نمانده و به قول معروف، علی مانده و حوضش. حضرت امام است و تعداد زیادی آخوند داغ و تازه. آخوند محکم و نترس و تمام حکومت و اکثریت راضی و ناراضی مردم، و قهراً دیگران نیز با سکوت خود رضایت خود را اعلام می‌دارند تا آن که بمانند.

غرض اساسی از این بحث این است که اگرچه در این جا بحث بسیار است، آنچه مورد نظر است، چند مطلب است که به طور خلاصه بیان می‌شود:

یکم: حضرت امام و روحانیت تندرو و محدود با طلاب جوان و بسیار، با تقلید آن‌ها و

تقلید بسیاری از مردم از این شیوه‌ی فکر، در مقابل روحانیت قدیم از مراجع، علما، اساتید و بزرگان قدیم یا معتقدان آن‌ها چه خواهند کرد و چگونه با هم سازگار خواهند شد؟ خط امام با محتوای مذکور و حاکم با دیگران محکوم و در حال انزوا چه خواهد کرد؟

نظر قشر حاکم این است که روحانیت قدیم و پیران از علما که از سابق تا به حال به تفکیک دین از سیاست معتقد بوده‌اند و ترس و تقیه را شعار خود داشته و همیشه به فکر بحث و درس و ثمرات علمی برزخی بوده و هستند، به کار سیاست و اسلام انقلابی نمی‌آیند؛ زیرا با این فکر، باز اسلام و روحانیت به حال اول خود باز خواهد گشت؛ با این وضع که روحانیت حاکم به صورت کلی مشهور به بی‌سوادی و کم‌تدبّینی هستند و به عکس، روحانیت محکوم، مشهور به تدبّین و علم تمام و کمال هستند. روحانیت ساکت کارگزاران را عالم و متدین نمی‌دانند و تنها می‌گویند این‌ها یک آب از رژیم شاه شسته‌تر

هستند و از حیث سواد و یا دین همچون بنی صدرها، شریعتی‌ها و بازرگان‌ها، دین و اسلام را با کتاب‌های فارسی و خودآموز به دست آورده و اسلام‌شناس کتاب‌های فارسی و خودآموز هستند و این‌ها هم همان راه را می‌روند و تنها چند سالی درس عربی و مقدمات سطحی و دست و پا شکسته را خوانده‌اند، اما داغ، بی‌باک، خودمدار، معتقد، جسور و نترس و خلاصه انقلابی می‌باشند. دسته‌ی حاکم درباره‌ی گروه محکوم می‌گوید: این بندگان خدا، خدا را در گوشه‌ی خانه دیده و از دین جز انباری از اصطلاح خشک ندارند. ترسو، پرمدها با علم کاذب، تنبل، ساده و گاه نیز زرنگ می‌باشند که در صدد آباد کردن خود و اطرافیان خود هستند. این طلاب جوان و تندرو با آن که در ظاهر به چنین عالمانی احترام می‌گذارند، اما در واقع، احترام از طرفداران اندک آنان است و به ریش همه‌ی آنان می‌خندند و برای آن‌ها اصلا ارزش رهبری قایل نیستند و احترام ظاهری آنان نیز از

ترس مردم و وجود وحدت و کثرت دشمنان می‌باشد وگرنه جز حضرت امام و یاران خود هیچ کس و هیچ فکری را قبول ندارند و به قول معروف، به گفته‌ی خمینی، درود بر مراجع و هرگاه، امام به مناسبت، تعریفی از آنان کند، می‌گویند: غرض در انشاست، نه در مُنشأ؛ اما ایرادهای امام به این دسته را از جان پذیرفته و هرگز فراموش نمی‌کنند و در کاربرد آن تعلل و کوتاهی روا نمی‌دارند.

نظر اینان نسبت به این عده این است که باید با احترام از آن‌ها کار کشید و تا هر قدر که ممکن باشد، آن‌ها را کنار نگاه داشت و مردم را از آنان دور نمود و ریشه‌های اجتماعی آنان را قطع نمود و در پنهان و گاه نیز بنا به ضرورت در ظاهر، اگر عنوان اجتماعی داشته باشند، با سلام و تکریم از آن‌ها گذشت تا روزی که از دنیا بروند و هرگاه که نساختند و بیش از حد مخالفت کردند و سر ناسازگاری برداشتند، آن‌ها را به فور و به‌طور سریع با دست حزب‌الله کوبید و از صحنه خارج

نمود و از آن‌ها اثری باقی نگذاشت و اگر عنوانی اجتماعی نیز نداشتند، راحت‌گوش آن‌ها را مالید و آنان را بایکوت کرد.

در نظر دسته‌ی حاکم باید با این دو دسته، چنین برخوردی داشت تا کم‌کم تمام شوند و جای آنان را عالمانی جوان و طلاب انقلابی و همفکران امام پر کنند؛ خواه با صلاحیت باشند یا بدون صلاحیت. تنها ملاک اصلی فکر و خط است؛ نه چیز دیگر؛ زیرا حکومت، بازی و شوخی ندارد و دو رئیس و دو فکر نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد و حکومت دین دو مرشد لازم ندارد. خط، خط این‌ها و دیگر هیچ. یا آنان باید ادغام شوند یا از صحنه به آسانی خارج گردند و لال شوند و گرنه به عقوبتی گرفتار خواهند شد که نه دین برای آن‌ها می‌ماند، و نه آبرو و دنیا و آنان مانند صیدی در چنگال کلب معلّم اسیر دست حزب‌الله خواهند شد.

دسته‌ی محکوم نیز منتظر هستند تا بعد از حضرت امام (مد ظله العالی) چه می‌شود؛ زیرا

می‌دانند تا ایشان در رأس است، کاری نمی‌شود کرد و چیزی برای کسی میسر نمی‌باشد. حال، بعد از امام، خودشان باشند یا نه، حرف دیگری است. البته، در هر صورت، خط آن‌ها باقی می‌ماند و هر قدر ناراضی بیش‌تر شود، آن‌ها میدان وسیع‌تری پیدا می‌کنند؛ البته، در پنهان و پوشیده؛ به‌ویژه با کارهای ناپخته‌ی گردانندگان و کارگزاران موجود که مناسب با حکومت اسلامی نیست؛ زیرا حکومت، عقل می‌خواهد و گذر از جوی آب نیست که دیوانه رود و عاقل متحیر باز ماند.

پس هم آن‌ها منتظرند و هم اینان تا چه پیش آید. انتظار هر یک با رفع دیگری دمساز شود یا انتظار هر دو دسته با دسته‌ی سوم یا در زمانی بسیار دور و دراز با ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مقرون گردد و آن حضرت همگی را تخطئه نماید و به قول خیام:

**قومی متفکرند اندر ره دین**

**جمعی به گمان فتاده در راه یقین**



می‌ترسم از آن که بانگ آید روزی

کی بی‌خبران راه نه آن است و نه این

حال برای این تحلیل و نفی و اثبات هر یک از

اندیشه‌های متفاوت یاد شده جای سخن بسیار

است، ولی آنچه باید گفت این است که

روحانیت اگر بتواند واحد شود و وحدت یابد،

نه از این و یا آن، بلکه هر دو یکی شوند، نه این‌که

اختلاط و سازش کنند، بلکه روحانیت متدین و

عالم، غیور و انقلابی شود و یا انقلابیان، متدین و

باسواد شوند و دین عالمانه و عادلانه با سیاست

و انقلاب مقرون شود و هوای نفس ترک شود،

آینده‌ی انقلاب تضمین می‌گردد و در غیر این

صورت، خیر!

